بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 06/03/94

جلسه 1178

بحث راجع به روایات لاضرر و لاضرار بود، عرض کردیم این روایات سه طائفه هستند، طائفه اولی در مورد قضیه سمرة بن جندب هست که مشتمل بود بر سه روایت، روایت اول هم در کافی نقل شده بود از عبدالله بن بکیر و هم در تهذیب و هم در من لایحضره الفقیه، البته در من لایحضره الفقیه به شکل فانه لاضرر و لاضرار ذکر نشده بود، در کافی و تهذیب بود که فقال رسول الله للانصاری اذهب فاقلعها و ارم بها الیه فانه لا ضرر و لا ضرار، و لکن در نقل من لا یحضره الفقیه است که فامر رسول الله الانصاری ان یقلع النخلة فیلقیها الیه و قال لاضرر و لاضرار، در تعبیر من لا یحضره الفقیه تفریع به فاء ذکر نشده است، و لکن هیچ نفی هم نمی کند وجود فاء و تفریع را در حدیث، چون صدوق نقل فعل کرده قبل از این جمله و قال لاضرر و لاضرار، ادامه کلام پیامبر نیست، نقل فعل می کند می گوید فامر رسول الله الانصاری ان یقلع النخلة فیلقیها الیه، طبیعی اش که بعدش بگوید لاضرر و لا ضرار، نفی نمی کند که جمله کامله پیامبر این بوده که اذهب یا فلان فاقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر و لاضرار.

اما طائفه دوم که در قضاء های پیامبر وارد شده، دو روایت بود از محمد بن عبدالله بن هلال از عقبة بن خالد، که عرض کردیم عقبة بن خالد نه توثیق دارد نه کثرت روایت اجلاء دارد، محمد بن عبدالله بن هلال بیش از 70 مورد تقریبا محمد بن حسین بن خطاب که از اجلاء است از او نقل حدیث کرده ولذا ممکن است بگوئیم او ثقه هست، اما عقبة بن خالد هیچ کثرت روایت اجلاء ندارد.

مرحوم شیخ الشریعه چون می خواهد لاضرر و لاضرار را به معنای تحریم اضرار به مؤمنین بگیرد فرموده است که ما بخاطر این روایت عقبة بن خالد مشکل داشتیم، چون می دیدیم در این دو روایتِ عقبة بن خالد جمله لاضرر و لاضرار ذیل یک حکمی است که قابل نیست با تحریم اضرار به مؤمن توجیه بشود، قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بالشفعة بین الشرکاء فی الارضین و المساکن و قال لاضرر و لاضرار، چه ربطی دارد تحریم اضرار به قضیه شفعه، مگر در شفعه شریک که سهم خودش را به دیگری می فرشود این بحث تحریم اضرار به مؤمن مطرح است؟ من سه دانگ این مغازه را مالکم به مشتری می فروشم، چه ربطی دارد به تحریم اضرار به غیر، توجیهش این هست که لاضرر بخواهد بگوید که اگر ما بخواهیم برای شریک دیگر حق شفعه قرار ندهیم این حکم ضرری است که ما بخواهیم شریک دوم را مجبور کنیم به پذیرش شریک جدید که معلوم نیست چه انسانی باشد، این اجبار شریک دوم به پذیرش شریک جدید این حکم ضرری است.

بعد ایشان می فرماید که اگر این دو روایت نبود ما از ابتداء می گفتیم که لاضرر یعنی یحرم الاضرار بالغیر، نشستیم فکر کردیم بحمد الله مشکل ما حل شد فهمیدیم که این و قال لاضرر و لاضرار ذیل کلام نبی در بحث شفعه نیست، و همینطور در روایت دوم ذیل کلام نبی در بحث اینکه لایمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء نیست، رویات دوم را هم بخوانم: قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بین اهل المدینه فی مشارب النخل انه لایمنع نفع البئر یا نقع البئر، یعنی آب مازاد چاه را منع نکنند از نخلستان های دیگر، در نهایه ابن اثیر می گوید نقع البئر یعنی ما فضُلَ من ماء البئر، چرا به او می گویند نقع؟ چون انسان تشنه آناو را می خورد و سیراب می شود، متی ننتقع من عذب ماءک فقد طال الصدی، بعد فرمود حضرت که و قضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء، ما دیروز یک معنایی کردیم و لکن مشهور معنای دیگری گرده اند برای این جمله، ما معنا کردیم که اهل یک بایده منع نکنند فضل آب چاهشان را تا اهل بادیه دوم انتقام بیگرند آنها هم گیاه بیابانشان را منع کنند از آنها که نگذارند چهارپایان آنها از گیاه آن منطقه استفاده کنند، و لکن مشهور اینجور معنا نکرده اند، مشهور می گویند افرادی بودند چاه داشتند و اطراف این چاه گیاه سبز شده بود که به درد چهارپایان می خورد، اهل این بئر می دیدند که افراد غریبه می آیند در این مراتع و این مناطقی که گیاه دارد چهارپایان خود را رها می کنند و گیاهان را می خوردند، فکر کردند گفتند ما جلو استفاده این اصحاب مواشی را از آب چاه خودمان می گیریم نمی گذاریم به چهارپایان خودشان از این چاه آب بدهند و یا خودشان هنگام تشنگی از این چاه آب بخوردند، بعد اصحاب مواشی هم می بینند که منطقه منطقۀ جالبی نیست مواشی آنها گیاه می خورند اما وقتی تشنه می شوند آبی در کار نیست که بخوردند و این به ضرر مواشی است، یا خود اصحاب مواشی تشنه می شوند و نمی توانند از آب چاه آنجا استفاده کنند، می بردند مواشی شان را به جای دیگر، هدف اصحاب بئر از منع این اصحاب مواشی از خوردن آب این بود که گیاه اطراف چاه محفوظ بماند و دستخوش استفاده چهارپایان این اصحاب مواشی نشود، لایمنع فضل ماء حضرت فرمود منع نکنید زیادی آب چاهتان را از مردم به این هدف که باعث بشوید که منع بشوند آنها از استفاده از کلاء و گیاه اطراف آن چاه، پس به هدف اینکه دیگران محروم شوند از گیاهان زمین های اطراف چاه از برکت آب چاه مردم را محروم نکنید. ولی مهم نیست در رابطه با بحث لاضرر و لاضرار این تفسیرها تأثیری ندارد.

و لکن مرحوم شیخ الشریعه فرموده اگر ما لاضرر و لا ضرار را بگوئیم ذیل این جمله پیامبر است نمی توانیم بگوئیم این نهی تحریمی است، چون اصحاب گفته اند مکروه است منع فضل ماء به غرض منع فضل الکلاء، حرام نیست، وقتی اصحاب گفتند این کار حرام نیست ما نمی توانیم بگوئیم تعلیلی که برای آن ذکر شده است حکم تحریمی است، حکم تحریمی تعلیل بشود برای یک حکم تنزیهی این نمی شود، اما به لطف خدا فکر کردیم دیدیم قطعا این جمله و قال لاضرر و لاضرار این تعلیل قضی بالشفعة یا تعلیل قضی بین اهل البادیة انه لایمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء نبوده است، بلکه چند قضاء مستقل بوده که هم عامه نقل کرده اند و هم خاصه، در عامه مسند احمد بن حنبل از عبادة بن صامت که یکی از اجلاء شیعه و از پیروان مخلص امیر المؤمنین بود نقل کرده کل اقضیة النبی را جمع کرده، شما نگاه کنید می بینید و قضی ان لاضرر و لاضرار یک جمله مستقله ای است، اصلا وصل به این قضی بالشفعة نیست و وصل به آن قضی بین اهل البادیة انه لایمنع فضل ماء نیست، بلکه قضایای متعددی ذکر شده یکی این است که و قضی ان لاضرر و لاضرار، آنوقت عقبة بن خالد هم که همین اقضیة النبی را نقل کرده از امام صادق علیه السلام کل این اقضیة النبی را شنیده نقل کرده برای محمد بن عبدالله بن هلال، منتها این اصحاب حدیث آمدند تقطیع کردند نقل عقبة بن خالد را، و این و قال لاضرر و لاضرار را به عنوان یک قضاء مستقل مطرح نکردند، بلکه در ضمن قضی بالشفعة و در ضمن قضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماء نقل کردند، و الا با توجه به اینکه این اقضیة النبی معروف بود بین عامه و خاصه، و عبادة بن صامت هم که شخص دقیقی است و ضابط هست اینها را منظم بیان کرد، وثوق پیدا می کنیم که این عقبة بن خالد هم از امام صادق علیه السلام این اقضیة النبی را بطور مستقل شنید اما اصحاب ما در کتب حدیث این اقضیة النبی را توزیع کرده اند بر ابواب مختلف، و بخش مهمی از همین اقضیة النبی در روایات ما هست که برخی را همین عقبة بن خالد و برخی را سکونی نقل کرده و برخی را دیگران نقل کرده اند، اما عمده متن اینها همان متن اقضیة النبی است که عبادة بن صامت نقل کرده، خوب عبادة بن صامت که مشکل نداشته که اگر لاضرر و لاضرار ذیل کلام نبی بود در قضی بالشفعة، او را نقل نکند، چه انگیزه ای دارد برای حذف این جمله و ذکر این جمله به عنوان جمله مستقله که و قضی ان لاضرر و لاضرار آن هم با فاصله، معلوم می شود که در تقطیع در روایات ما یک مقدار دقیق تقطیع انجام نشده توسط اصحاب کتب حدیث، یعنی ایشان می خواهد بفرماید که امام صادق علیه السلام به عقبة بن خالد شبیه نقل عبادة بن صامت بیان فرمود که قضی رسول الله بالشفعة و قضی ان لاضرر و لاضرار و قضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماء و قضی و قضی و قضی، اما روات آمدند اینجور کردند که و قضی رسول الله بالشفعة و قال لاضرر و لاضرار، این و قال را امام صادق علیه السلام فرموده که قال النبی، اما نه اینکه پیامبر فقط این دو جمله را با هم فرموده آن هم در یک مجلس، نه ممکن است مجالس متعددی بود، امام صادق علیه السلام ظاهرش این است که در یک مجلس جمع کرد اقضیة النبی را، ولذا امام صادق در یک مجلس به عقبة بن خالد فرمود قضی رسول الله بالشفعة و قال رسول الله، بجای اینکه بگوید و قضی رسول الله گفت و قال رسول الله لا ضرر و لاضرار، یک قضاء مستقلی را ذکر کرد، و بعدش هم فرمود و قضی بین اهل البادیة، و موارد دیگری که تعبیر شده و قضی، ولذا اصلا ظهور ندارد در اینکه پیامبر این را تعلیل برای حکم شفعه ذکر کرده است، یا امام صادق علیه السلام فقط همین دو جمله را برای عقبة بن خالد بیان کرده باشد که این هم ظهور پیدا کند که امام صادق علیه السلام ارتباطی دید بین این دو جمله بین شفعه و لاضرر و لاضرار، اگر امام صادق علیه السلام فقط همین دو جمله را برای عقبة بن خالد بیان می کرد همچنین ظهوری پیدا می شد، نه موثوق این است که امام صادق قضاء های مختلف پیامبر را بیان کرد اصحاب حدیث تقطیع کردند، و لااقل این است که با روایت عبادة بن صامت انسان دیگر نمی تواند بگوید که استظهار من این است که این جمله لاضرر و لاضرار ارتباط دارد با قضی بالشفعة، و پیامبر آن را به عنوان تعلیل او ذکر کرد یا امام صادق علیه السلام این کلام پیامبر را نقل کرد به عنوان تعلیل حکم شفعه.

اقول: انصاف این است که اینها توجیه بلاوجه است، برای اینکه ظاهر این دو جمله ای که در روایت عقبة بن خالد است این است که این تعلیلِ همان حکم شفعه است، برای اینکه ذیل این روایت باز هم بر می گردد به شفعه، قضی رسول الله بالشفعة و قال لاضرر و لاضرار و قال اذا عُرّفت العُرَف و حُدّت الحدود فلا شفعة، در نقل عبادة بن صامت این نیست، هیچ عرفی نیست که ما دو تا مطلب راجع به شفعه را از هم جدا کنیم با یک جمله مستقل و قضاء مستقلی از پیامبر.

و این مطالبی هم که شیخ الشریعة فرموده لایسمن و لایغنی من جوع، عبادة بن صامت آدم خوبی بوده چه ربطی دارد به مسند احمد حنبل که این روایت را نقل می کند به شکل مرسل از عبادة بن صامت، این وسائط کی بودند چی بودند ما چه می دانیم.

حالا اصل اینکه آیا این جمله و قال لاضرر و لاضرار اگر مرتبط باشد که حالا یا پیامبر تعلیل ذکر کرد برای حکم شفعه یا پیامبر مستقل فرمود اما امام صادق علیه السلام این را در ذیل حکم شفعه بیان کرد یعنی امام صادق ارتباط دید بین این دو مطلب ولو پیامبر این دو مطلب را در کنار هم نفرمود، آیا این ارتباط تأثیر دارد در فهم اینکه لاضرر نهی است یا نفی است، این را ان شاء الله در بحث خودش دنبال می کنیم.

اما الطائفة الثالثة:

طائفه ثالثه مراسیلی است که لاضرر و لا ضرار از پیامبر نقل شده، شیخ طوسی در موارد مختلفه ای در خلاف مرسلا نقل می کند که لاضرر و لاضرار، شیخ صدوق در میراث اهل ملل که می گوید المسلم یرث الکافر و الکافر لایرث المسلم، ببینید چه می گوید، می گوید برای چه ما بگوئیم مسلم از کافر ارث نمی برد، فالمسلم لایّ جرم یحرم المیراث و کیف صار الاسلام یزیده شرفا، آیا اسلام باعث می شود که این مسلم از ارث محروم می شود، اگر کافر بود از پدر کافرش ارث می برد ولی چون مسلم شد محروم می شود از ارث از پدر کافرش، مع قول النبی الاسلام یزید و لاینقص اسلام سبب زیادی بهره مسلم می شود نه سبب نقصان بهره او، و مع قوله لاضرر و لاضرار فی الاسلام، ببینید چه طور معنا می کند شیخ صدوق، می گوید مسلمان بودن سبب ضرر و ضرار نیست نه اینکه لاضرر و لاضرار فی قوانین الاسلام، نه، لاضرر و لاضرار فی صیرورة الرجل مسلما، آقا این فرزند مسلمان هست این سبب ضرر و ضرار بر او بشود، لاضرر و لاضرار فی الاسلام أی فی کون الرجل مسلما، بعدش هم می گوید فالاسلام یزید المسلم خیرا و لایزیده شرا و الاسلام یعلو و لایعلی علیه، این می خواهد بگوید مسلمان بودن سبب ضرر نیست، نه اینکه در قانون اسلام ضرر و ضرار نیست، چون بعدش دارد می گوید فالاسلام یزید المسلم خیرا.

سؤال؟

{جواب: حکم ضرری بر کافر هم هست الکافر لایرث المسلم کافر را محروم کردید از ارث مسلم آن هم حکم ضرری است، ایشان می خواهد بگوید مسلمان بودن سبب ضرر نمی شود، بعدش هم فاء تفریع آورده فالاسلام یزید المسلم خیرا و لایزیده شرا}.

این جمله لاضرر و لاضرار فی الاسلام را ما در غیر نقل صدوق ندیدیم در کتب شیعه، در کتب عامه در نهایه ابن اثیر هست که لاضرر و لاضرار فی الاسلام.

این مرسله صدوق را بعضی ها گفته اند معتبر است، از جمله امام قده و مرحوم آقای خوئی ره در دراسات، چرا؟ می گویند چون مرسلات صدوق بر دو قسم است یکی مرسلات جزمیه که می گوید قال رسول الله یا قال الامام علیه السلام، یکی مرسلات غیر جزمیه که می گوید روی عن الامام یا روی عن رسول الله، می فرمایند آن مرسلات جزمیه حجت است لجریان اصالة الحس، آقا شیخ صدوق دارد اسناد قطعی می دهد یک حدیث را به پیامبر و احتمال می دهیم که این خبر در زمان صدوق مستفیض بود و به مقدمات حسیه رسید به شیخ صدوق، یا یک تعبیری دارد آقای خوئی در اول معجم رجال الحدیث راجع به توثیق شیخ و نجاشی که می گوید اصالة الحس در حقش جاری است با اینکه 200 سال فاصله است بین اینها و بین آن روات، می گوید احتمال حس می دهیم چون حس فقط به این نیست که ببیند شیخ طوسی این آقا را که خوب است یا بد است، بلکه همینکه کابر عن کابر و ثقة عن ثقة بیایند به شیخ طوسی بگویند کان حریز ثقة همین می شود حس و مقدمات حسیه، احتمال این معنا را که دادیم اصالة الحس جاری می کنیم، خوب این مطلب در نقل شیخ صدوق هم می آید دیگر، احتمال می دهیم یا به خبر مستفیض یا به خبر ثقة عن ثقة این حدیث به شیخ صدوق رسیده بوده اصالة الحس جاری می می کنیم.

اقول: ما این را بحث کرده ایم تکرار نمی کنیم، مرسلات صدوق لا جزمیاتها و لا غیر جزمیاتها اعتبار ندارد، اصلا معلوم نیست صدوق فرق واضحی می دیده بین قال و روی، ما چه می دانیم، شما نگاه کنید علماء گذشته مثلا شریف رضی در نهج البلاغه همه اش می گوید و قوله و من خطبه و کتبه، و هکذا در مجازات نبویه، احتمال نمی دهیم که همه اینها به خبر مستفیض یا به خبر ثقه رسیده باشد به این بزرگان، معلوم نیست خیلی بین قال و وری فرق می گذاشتند، بزرگانی اهل منبر بودند همه اش می گفتند قال الصادق علیه السلام، قال یعنی در کتابها هست، مخصوصا که اینجا بحث جدل با عامه بوده است، شیخ صدوق روایاتی را استدلال می کند برای جدل با عامه، چون عامه می گفتند المسلم لایرث الکافر ولو بعضی از عامه این را می گفتند، وقتی در جدل با عامه این روایات را ذکر می کند باید بگوید لقول النبی دیگر، جدل است دیگر.

علاوه بر اینکه اصالة الحس دلیلش سیرة العقلاء است، کدام سیره عقلاء هست که اگر من یک مطلبی را از شیخ انصاری نقل بکنم برای شما بگوئید اصالة الحس جاری است که شاید فلانی این مطلب را از استادش و آن استادش از استادش مرحوم آقای خوئی و ایشان از استادش مرحوم نائینی و مرحوم نائینی هم از شیخ انصاری حالا ولو با واسطه مثلا میرزای شیرازی شنیده است، کی عقلاء همچنین اصالة الحسی جاری می کنند، اصلا کی ظهور دارد إخبار من در اینکه عن حس دارم خبر می دهم از کلام شیخ انصاری، نه ظهور دارد در اینکه إخبار من عن حس است و نه بناء عقلاء هست بر اینکه با جهل به وسائط اعتماد کنند به نقل من، لااقلَّ مِن عدم احراز بناء العقلاء علی ذلک.

صحیحه حمیری هم که العمری ثقتی فما ادی الیک عنی فعنی یؤدی شامل این موارد نمی شود که علم داریم به حذف وسائط، و جالب این است که همین قال های صدوق در فقیه را بروید در کتابهای دیگرش پیدا کنید بخشی از آنها سندهای ضعیف و مرسل است ولی در فقیه می گوید قال، پس اینها هیچ اعتباری ندارد.

فقط می ماند آنی که صدوق در اول فقیه گفته است که من آنی را نقل می کنم که حجت بینی و بین ربی است، خوب باشد، حجت بین صدوق و بین ربه ملازمه ندارد که حجت بیننا و بین ربنا هست، بارها من عرض کرده ام یک آقایی می گوید که فلانی من دینم را نمی فروشم به چیزی، من دارم می گویم فلانی واجب التقلید است، توضیح نمی دهد که چون اعلم است، می گوئیم آقا قبول تو دینت را نمی فروشی به هیچ چیزی قبول، این هم که می گویی فلانی واجب التقلید است نظرت است، اما شاید مبنایت فرق می کند در واجب التقلید، مبنایت این است که اورع واجب التقلید است و جهان اسلام به مرجع اورع نیاز دارد تا به مرجع اعلم، چه می دانیم، یا فرض کنید یک آقایی می آید می گوید که این آب نجس است، شاید او معتقد است که عرق جنب از حرام نجس است او جنب از حرام شده یک عرقی کرده و یک قطره عرقش افتاده در آب، خوب می گوئیم چه می دانیم شما برای چی می گوئی این آب نجس است، بگو مستندت چیست، بگو توضیح بده، اگر گفت عرق جنب از حرام افتاده، می گوئیم خوب افتاده که افتاده مرجع ما عرق جنب از حرام را پاک می داند، اگر گفت یک قطره خون افتاده می گوئیم بسیار خوب.

ولذا اصلا من لایحضره الفقیه که در وزان من لایحضره الطبیب زکریای رازی است چون کتاب فتوا است، ولذا گاهی ذیل یک حدیث فتوای خودش را می گوید و بعضی از علماء که آشنا نیستند با متن من لایحضره الفقیه گمان می کنند این ذیل همان حدیث قبلی است بعد می گویند و فی صحیحة زراره مثلا، نگاه کنید در صلاة المسافر: و کان رسول الله اذا أتی ذبابا قصر لأن ذباب علی برید، بعضی ها می گویند که از علماء هستند که و فی صحیحة زراره و ذباب علی برید... آقا این جمله صدوق است، آن صحیحه زراره قبلش است، و در اینگونه موارد روضة المتقین این محدث بزرگ مجلسی اول دقیق است، مشخص می کند این کلام صدوق است جزما أو احتمالا یا نه.

پس این راجع به این مرسلات که اینها اعتباری ندارد.

یک روایت هم دعائم الاسلام نقل می کند که او دیگر اضعف حالا هست از این روایات مرسله، او را هم خودتان نگاه کنید.

یقع الکلام فی معنی الضرر و الضرار و فی معنی لاضرر و لاضرار ان شاء الله روز شنبه.